

# تحلیل روابط بینامتنی شاهنامه و ابومسلم نامه

## بر مبنای بینامتنیت ژرار ژنت

غلامعلی ایزدی\*

### چکیده

در این جستار پیوندهای بینامتنی شاهنامه و ابومسلم نامه با هم سنجیده شده است. براساس نظریه‌ی بینامتنیت، هر متنی بریده از متن‌های دیگر نیست و بی‌گمان با متن‌های پیش و پس از خود در پیوند است. می‌دانیم که شاهنامه، متنی فراگیر یا «زیرمتن» است که در متون پس از خود، از جمله در ابومسلم نامه، تأثیرات بسیار گذاشته است. می‌خواهیم بدانیم میان شاهنامه و ابومسلم نامه، کدام پیوندهای بینامتنی با بسامد بیشتری حضور می‌یابد؟ ویژگی‌های متنی شاهنامه با ابومسلم نامه از دیدگاه بینامتنی (هم‌حضور) و بیش‌متنی (تأثیر و تأثر) ژرار ژنت بررسی می‌شود. از نتایج این پژوهش، درک این نکته است که هم‌حضور در این آثار بیشتر از طریق نقل به معناست. شاهنامه، آن‌چنان تأثیر عمیقی بر سنت داستان‌پردازی منظوم و منثور پارسی گذاشت که داستان‌های عامیانه را هم، که بیشتر روایت‌های منقول بود، در بر گرفت. موضوعاتی چون: روین‌تنی، پیش‌گویی، جنگ پدر و پسر، شفاعت‌جویی و... که ابومسلم نامه را به یک حماسه تبدیل کرده و از شاهنامه الگو گرفته است.

واژگان کلیدی: بینامتنیت، ابومسلم نامه، شاهنامه، حماسه، رمانس.

## ۱- مقدمه

## ۱-۱- بیان مسأله و هدف:

در این مقاله ابومسلم‌نامه و شاهنامه براساس نظریه‌ی بینامتنیت با هم سنجیده شده است. پیوندهای بینامتنی و کشف ارتباط‌های میان متون در پژوهش‌های ادبی امروزه جایگاه مهمی یافته است و دامنه‌ی مطالعات سبک‌شناسانه و نقدهای ادبی را گسترش و قوام بخشیده است. شاهنامه، یکی از متون مهم و اصطلاحاً «زیرمتن» در پژوهش‌های بینامتنی به شمار می‌آید که بر «زیرمتن»‌های پس از خود اثرهای وافر نهاده است. در بیشتر پژوهش‌های ادبی به دامنه‌ی این تأثیرات بر ادبیات رسمی اشاره شده است. تأثیر شاهنامه بر داستان‌های عامیانه هم از برکت پژوهش‌های اخیر در حوزه‌ی ادبیات عامه تا حدودی نشان داده شده است. هدف نویسنده آن بوده تا در حد حوصله‌ی مقاله به برخی از تأثرات داستان ابومسلم از شاهنامه پردازد و میزان آن و دگردیسی آن‌ها را بنمایاند؛ موضوعاتی چون نبرد پدر و فرزند، روین تنی، پیش‌گویی و ... در هر دو اثر جلوه‌های خاص خود را دارند که موضوع این مقاله است.

## ۱-۲- روش تحقیق

در این پژوهش مشترکات موضوعی میان شاهنامه و ابومسلم‌نامه، براساس نظریه‌ی بینامتنیت، بخصوص به شیوه‌ی ترامتنیت ژنت، با هم سنجیده و هم‌حضورهای آن‌ها و نحوه‌ی حضورشان در زیرمتن مورد شناسایی قرار می‌گیرد.

## ۱-۳- پیشینه

برخی از پژوهش‌های مرتبط با موضوع این پژوهش از قرار زیر است:  
 کتاب‌ها: بینامتنیت از گراهام آلن (۱۳۹۲) که از تحقیقات مهم در زمینه‌ی بینامتنیت است. ساختار و تأویل متن از بابک احمدی (۱۳۷۳) حاوی توصیف و نقد مطالعاتی است

که در باب متن انجام شده است. ادبیات عامیانه‌ی ایران از محمدجعفر محجوب (۱۳۸۶) که کهن‌ترین پژوهش درباره‌ی ادب عامه و معرفی این‌گونه ادبی و نمونه‌های آن است. زبان و ادبیات عامه ایران از ذوالفقاری (۱۳۹۴) که عصاره و تالی کتاب محجوب با تقسیم‌بندی‌های علمی است. بوطیق‌ای قصه‌های بلند عامیانه فارسی از سکینه عباسی (۱۳۹۵) که به معرفی مختصات رمانس‌های ایرانی پرداخته است. مقدمه/ابومسلم‌نامه به قلم حسین اسماعیلی (۱۳۸۰). تصحیح متنی چون/ابومسلم‌نامه، با روایات پراکنده و آشفته، کاری بسیار طاقت‌فرسا می‌نمود که ایشان از عهده‌ی انجام آن برآمد و مقدمه‌ی مستوفایی هم بر آن نوشته است.

مقالات: «بعضی اشارات و تلمیحات حماسی برگرفته از روایت‌های نقالی و شفاهی - عامیانه در شعر فارسی» از سجاد آیدنلو (۱۳۹۶)، «جادو و جادوگری در قصه‌ی امیر ارسلان» از علی جهانشاهی افشاری و سید امیر جهادی حسینی (۱۳۹۶)، «مهم‌ترین ویژگی‌های افسانه‌های پهلوانی» از حسن ذوالفقاری و بهادر باقری (۱۳۹۴)، «تأثیر روابط بینامتنی در خوانش متن» از فرهاد ساسانی (۱۳۸۴)، «ترامنتیت، مطالعه‌ی روابط یک متن با دیگر متن‌ها» از بهمن نامور مطلق (۱۳۸۶) و «تحلیل چگونگی بازتاب گونه‌های بینامتنی با شاهنامه در تاریخ نوشته‌های سلسله‌ای بر مبنای بینامتنیت ژرار ژنت» (۱۳۹۶). همان‌طور که ملاحظه می‌شود تاکنون کسی به مناسبات میان شاهنامه و ابومسلم‌نامه به صورت پژوهشی مستقل نپرداخته است.

## ۲- مبانی نظری

### ۲-۱- شاهنامه

«حماسه برابر نهاده «epic» است و آن نیز متأثر از واژه‌ی یونانی «epos» به معنی واژه، کلام، قصه، آواز، و شعر قهرمانی است؛ داستانی است که در آن از کرده‌های پهلوانان و حوادثی که پیش می‌آورند، آن هم کرده‌ها و حوادث خارق‌العاده‌ای که به سرنوشت یک طایفه، یک ملت، یا یک نژاد انسانی ربط پیدا می‌کند، سخن می‌رود» (انوشه، ۱۳۷۶: ۵۳۳). برطبق نظر صفا «حماسه، تجلی‌گاه تمدن و یا قسمتی از تمدن یک ملت در لحظه‌ای

است که به وجود می‌آید» (صفا، ۱۳۶۳: ۱۰). وجود داستان‌های حماسی در میان ملل جهان، نشانگر تجربیات مدنی آنان است. مشهورترین حماسه‌ی ایران، شاهنامه‌ی فردوسی است. این کتاب، حاوی تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران از بدو پیدایش بشر تا فتح ایران به دست اعراب است. شاهنامه علاوه بر نقش مهمی که در نگاه‌داشت زبان فارسی ایفا کرد، در نگهداری و انتقال گفتمان ایرانی هم بسیار مؤثر افتاد. علاوه بر اینها، شاهنامه بر سنت داستان‌نویسی و حتی بر روایات شفاهی اثر خود را گذاشته است. در سیر تحول گونه‌های ادبی، حماسه، در شریان‌های گونه‌های ادبی رسمی و عامیانه‌ی دیگری جریان می‌یابد و استقلال خود را آرام آرام از دست می‌دهد. «شاهنامه ... همه‌ی اهل ادب و هنر و تاریخ را به خود وابسته ساخت و در عین حال با وجود بدیهی و گفتاری نبودن از راه نقل گفتاری به میان توده‌ی مردم نیز نفوذ کرد» (خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۱۷۵). «شاهنامه سرچشمه‌ی بسیاری از آداب، رسوم و بن‌مایه‌هایی است که در فرهنگ عوام و در داستان‌های عامیانه به کار رفته و شاخ و برگ‌های فراوانی یافته است» (محبوب، ۱۳۸۷: ۸۰). از این میان، رمانس هم، نصیب خود را از حماسه می‌برد. حماسه، از زمره‌ی گونه‌های ادبی رسمی و فاخر است و رمانس از گونه‌های ادبیات عامیانه. اشتراک و شباهت میان مضمون‌های ادب شفاهی و رسمی «نشانه‌ی تقویت و استحکام بنیان‌های فرهنگ ملی و وحدت اندیشه در فرهنگ رسمی و غیررسمی است» (ذوالفقاری، ۱۳۹۴: ۱۹).

## ۲-۲- ابومسلم‌نامه

«ادبیات عامه، شامل مجموعه‌ای از آثار روایی و غیرروایی منظوم و منثور و اغلب به شکل شفاهی است که از حیث ساختار و محتوا، با ادبیات سنتی مکتوب فارسی متفاوت است» (همان، ۱۳۹۴: ۱۱). یکی از انواع داستانی که در دوره‌ی فترت حماسه، رونق می‌یابد، رمانس است. ذوالفقاری آن را «افسانه‌ی پهلوانی - عاشقانه» نام می‌نهد و در تعریف آن می‌نویسد «سراسر نبرد اغراق‌آمیز پهلوانان و قهرمانان واقعی، تاریخی یا خیالی را به همراه ماجراهای عاشقانه‌ی آنان به تصویر می‌کشد» (همان: ۷۹).

نگارنده وجه حماسی را در افسانه‌های پهلوانی ایرانی غالب‌تر از وجه غنایی آن می‌داند؛ زیرا در بیشتر آن‌ها یا عشق اصلاً دخالتی ندارد همچون *ابومسلم‌نامه* و یا فضای داستان به گونه‌ای است که قهرمان داستان را نمی‌توان عاشق سینه‌چاک خواند همچون حمزه در حمزه‌نامه؛ از این رو این افسانه‌ها بیشتر پهلوانی است تا عاشقانه. به هر حال رمانس، نوعی داستان معمولاً عامیانه، سرگرم‌کننده، تخیلی و بلند است که همچون حماسه مشحون از اعمال دلاورانه و نبرد و ستیز با دشمنان و دغل‌بازانی است که بر سر راه قهرمان داستان واقع می‌شوند. این قهرمان، جسورانه با موانعی که در راه، پیش روی او قرار می‌گیرد، می‌جنگد و همیشه از مدد خرد و زور بازو و بخت کارساز و دعای خیر هواداران پیروز می‌گردد. رمانس، بسیاری از ویژگی‌های حماسه را به ارث برده، ولی از ادبیات فاخر و درباری به سوی ادبیات عامیانه گراییده است و چون جزو ادبیات رسمی و فاخر محسوب نمی‌شد، توانست در طول قرن‌ها با شدت و ضعف به حیات خود ادامه دهد و آثاری همچون حمزه‌نامه، اسکندرنامه، داراب‌نامه طرسوسی، داراب‌نامه‌ی بیغمی، فیروزشاه‌نامه، *ابومسلم‌نامه*، حسین‌کرد و سمک عیار پدید آورد. دست‌کاری عامیانه در همه‌ی گونه‌های داستان، نشانگر اعتقاد و باور مردم به قهرمانان این قبیله داستان‌هاست. اصولاً ادبیات عامه می‌کوشد تا با زبان ساده و محاوره‌ای خود، حس اصالت را در خواننده برانگیزد تا بتواند میان نسل‌ها همگرایی هویتی و پیوند عاطفی برقرار کند و برای رسیدن به این منظور، از تاریخ و اسطوره مایه‌ی کار خود را می‌گیرد و با رنگ و لعاب خود می‌پروراند و در بستری داستانی عرضه می‌کند.

*ابومسلم‌نامه* به روایت طرسوسی یکی از مهم‌ترین رمانس‌های ایرانی است. در این روایت، سیمای بسیار زشتی از مروانیان ارائه می‌گردد و در مقابل، تمام فضایل اخلاقی به ابومسلمیان نسبت داده می‌شود. لحن راوی، همچون بیشتر افسانه‌های پهلوانی، جانب‌دارانه است. کلماتی عامیانه هم در آن دیده می‌شود. در توصیف صحنه‌ها، تکراری عمل کرده است. خیلی از سرگذشت‌ها آن قدر مشابه است که تکرار همدیگر است. «ابومسلم‌نامه

داستانی روایی - نقلی با زبانی نیمه‌ادبی و گاه ادبی سرشار از آیات، احادیث، ضرب‌المثل، کنایات، اشعار، ناسزاه‌ها، سوگندها و اصطلاحات است که راوی یا شخصیت‌های داستان، با بیانی یکسان در قالب گفتگوها و توصیف‌ها بیان می‌کنند» (همان: ۱۳۹). بی‌محتبی صفویان به این داستان باعث نابودی نسخه‌های این کتاب شد. تصحیح این متن به همت حسین اسماعیلی کاری بسیار دشوار و مغتنم است. این داستان سه فضای دینی، حماسی، عیاری را منعکس می‌کند. اقبال عمومی به ابومسلم و یاران او بیانگر آرمان ملی است. آنان سرنگونی مروانیان را بجد می‌خواستند و در فعالیت‌های عیاری، به یاری ابومسلم می‌شتافتند. آرمانگرایی در این داستان، با آرمانگرایی‌های شاهنامه، موجب همسویی و پیوند بیشتر این دو داستان شده است.

## ۲-۳- بینامتنیت

امروزه بینامتنیت<sup>۱</sup> به‌عنوان یک نگرش ادبی، درصدد کشف پیوندهای متون ادبی است. مفهوم بینامتنیت، ریشه در جریان‌ات فکری متعددی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ دارد؛ جریان‌هایی چون پساساختارگرایی و ساختارگرایی، فرمالیسم روسی، فرویدیسم، مارکسیسم و زبان‌شناسی. در این میان، فرمالیسم روسی و به‌طور مشخص باختین و زبان‌شناسی سوسوری بیشترین نقش را در زایش بینامتنیت داشته‌اند.

رویکرد بینامتنی بر این باور بنا شده که هیچ متنی بدون ارتباط، آگاهانه یا ناآگاه با متن‌های پیش از خود هستی نمی‌یابد. متن‌ها سرشار از پیوندهای گوناگون بینامتنی است که بدون توجه به این روابط، شناخت جامعی از آن‌ها به دست نمی‌آید. ژنت، نظریات کسانی چون کریستوا را دنبال کرد و به نظریه‌ی ترامتنیت دست یافت و در تعریف آن نوشت: «هر چیزی که پنهانی یا آشکار یک متن را در ارتباط با دیگر متن‌ها قرار می‌دهد» (نامور مطلق، ۱۳۹۵: ۲۱). در گذشته‌ی ادبی ایران و عرب، بخشی از این امر را تحت عنوان «سرق‌ت ادبی» ذکر می‌کرده‌اند و بسیار ناپسند می‌دانسته‌اند؛ ولی نظریه‌پردازان امروزی این امر را منطقی و معمول می‌پندارند و درصدد یافتن این همانندی‌ها و دلایل آنها هستند. «بنا

به قاعده‌ی بینامتنی، هر متن تنها به این دلیل معنا دارد که ما پیش‌تر متن‌هایی را خوانده‌ایم (...). (احمدی، ۱۳۷۳: ۳۲۷).

سیر تاریخی جریانات فکری، هنری، فلسفی و اجتماعی ثابت می‌کند که آدمی و تفکر آدمی از اسلاف خود بریده نیست و اخلاف نیز به یک‌بار از او نبریده‌اند. «میخائیل باختین بر این باور بود که هیچ اثری به تنهایی وجود ندارد و هر اثری از آثار پیشین مایه گرفته است» (آلن، ۱۳۸۰: ۳۰، به نقل از باختین). اصطلاح بینامتنیت برای نخستین بار در اواخر دهه‌ی شصت، در آثار ژولیا کریستوا، حین بررسی اندیشه‌های میخائیل باختین، بویژه در بحث از «تخیلِ گفت‌وگویی» او مطرح شد. «کریستوا معتقد است هیچ متنی، آزاد از متون دیگر نیست» (مکاریک، ۱۳۹۰: ۷۲ به نقل از کریستوا). در گذشته چنین پنداشته می‌شد که مؤلف معنایی واحد را در اثر خود می‌آورد و خواننده با خواندن اثر، آن معنا را دریافت می‌کند و لذت می‌برد؛ اما پس‌اساخت‌گرایان، قطعیت و یگانگی معنا را درهم شکستند و از آن پس حضور مؤلف در درک معنا تا بدان حد کمرنگ شد که رولان بارت، «مرگ مؤلف» را اعلام کرد. اصل اساسی بینامتنیت بر این دیدگاه استوار است که هیچ متنی بدون پیش‌متن نیست و متن‌ها همواره عمداً یا غیر عمد، بر پایه‌ی متن‌های گذشته بنا می‌شود؛ بنابراین تمام دانش‌ها و اندیشه‌ها، دارای سابقه و گذشته هستند. «هرگاه بخشی از یک متن (متن ۱) در متنی دیگر (متن ۲) حضور داشته باشد، رابطه‌ی این دو، بینامتنی محسوب می‌شود» (نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۸۷). «در بینامتنیت، هر رابطه‌ای که متن ب را با متن قدیمی‌تر الف متحد می‌کند و به آن پیوند می‌خورد، الف را زیرمتن و ب را زبرمتن می‌نامم» (ساسانی، ۱۳۸۳: ۴۶).

ژرار ژنت، مجموعه‌ی ارتباطات میان یک متن با غیر خود را به پنج گونه تقسیم کرد و آن را «ترامتنیت ۲» نامید. «ترامتنیت از دیدگاه ژنت، به چگونگی رابطه‌ی یک متن با متن‌های دیگر و به‌طور کلی با غیر خودش می‌پردازد» (نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۸۴). این پنج گونه، عبارت است از: بینامتنیت، پیرامتنیت ۳، فرامتنیت ۴، سرمتنیت ۵ و بیش‌متنیت ۵.

بینامتنیت، متن را دارای پیوندی دوسویه با متنی دیگر می‌بیند و به نوع این پیوند اشاره می‌کند. ژنت بینامتنیت را به سه دسته تقسیم کرد: «صریح، غیر صریح و ضمنی» (همان: ۸۸ و ۸۹). پیرامتنیت به پوشش‌های یک متن می‌پردازد و بر آن است که هیچ متنی بدون پوشش نیست؛ عناصری چون: عناوین، پی‌نوشت‌ها، جوابیه‌ها (رک: همان: ۹۰). فرامتنیت به رابطه‌ی تفسیری میان دو متن می‌پردازد و سرمنتیت رابطه‌ی میان یک متن و گونه‌هایی را که به آن تعلق دارد، بررسی می‌کند. پیوند بیش متنی نیز براساس برگرفتنگی<sup>۶</sup>، بنا شده است؛ یعنی یک متن از متن دیگری برگرفته شده باشد. بی‌فایده نخواهد بود اگر افزوده شود دیگر گونه‌های ترامتنیت به رابطه‌ی میان یک متن و شبه متن‌های مرتبط با آن می‌پردازد (رک: همان: ۹۲-۹۰). به همین دلیل، فقط بینامتنیت و بیش‌متنیت به پیوند میان دو متن هنری می‌پردازد. در این پژوهش، تنها به گونه‌های بینامتنیت و بیش‌متنیت در میان شاهنامه به عنوان زیرمتن و ابومسلم‌نامه به عنوان زیرمتن پرداخته شده است.

### ۳- بحث و بررسی

فرضیه‌ی این پژوهش آن است که رویکرد حماسی ابومسلم‌نامه، آگاهانه در مسیر اهداف شاهنامه و همسو با آن است. اگر در آنجا ایرانی و انیرانی دو قطبِ ناسازند، در اینجا شیعه و غیر شیعه دو قطبِ ناساز محسوب می‌شوند. آوردن نام‌های دلاوران شاهنامه در متن ابومسلم‌نامه، وجود فضاهای حماسی و شور و حال دلاورانه در ابومسلم‌نامه و بهره‌گیری از تکنیک‌های داستان‌پردازی فردوسی، نشانگر تأثیر شاهنامه و داستان‌های هم‌عرض آن بر این داستان است. از میان گونه‌ها و دسته‌های هم‌حضور در بینامتنیت (نقل قول، ارجاع، سرقت و تلمیح)، ظهور هم‌حضورها در ابومسلم‌نامه بیشتر در مرز سرقت تا تلمیح قرار می‌گیرد و از نقل قول و ارجاع چندان خبری نیست. ژنت، وقتی صراحت و اشارات بینامتنی را کمرنگ می‌بیند، آن را سرقت قلمداد می‌کند (رک: محمدزاده و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۵۸)؛ اما نگارنده می‌پندارد که عامیانگیِ رمانس دلیل بروز این مسأله است. روایان این داستان‌ها، آن‌چنان دانشی نداشته‌اند که این موضوع را سرقت بدانند و برای نو جلوه دادن



روایت خود، دست به این قبیل سرقت‌ها می‌زند؛ البته نام سرقت هم نمی‌شود روی آن گذاشت، بلکه آن را بهتر است در شمار تلمیح قرار داد. زیرا ژنت، «تلمیح را پنهان‌ترین نوع بینامتنیت می‌داند که برای کشف پیوند میان آن متن با متون دیگر، نیاز به هوش وافر خواننده‌ی آشنا دارد» (همان: ۱۵۵). بر این اساس، بیشترین نوع پیوند میان شاهنامه و ابومسلم‌نامه، از گونه‌ی تلمیح است. تلمیح در پندار ژرار ژنت بسیار فراتر از تعاریفی است که در کتاب‌های بدیعی از آن شده است. «ژنت، بهره‌گیری از اشخاص، داستان‌ها، بن‌مایه‌ها و یا یک تفکر را هم از مقوله‌ی تلمیح می‌داند» (همان). در اینجا به برخی از هم‌حضورهای، به فراخور حجم مقاله، اشاره می‌شود:

۳-۱- عاشقی در اثنای جنگ. عشق میان زن و مرد در معمولی‌ترین شیوه، از راه نظر پدید می‌آید. علاوه بر دیدن، گاه با شنیدن وصف جمال زن، مرد عاشق می‌گردد یا زنی اوصاف مردی می‌شنود و دل می‌بازد. چنان‌که در داستان‌های زال و رودابه و کاووس و سودابه اتفاق افتاد. گاه در شیوه‌ای جالب‌تر، یکی از طرفین عشق، دیگری را به خواب می‌بیند و دل می‌بازد؛ همچون کتابیون که در خواب، فریفته‌ی گشتاسب می‌گردد. اما شاید شگفت‌انگیزترین گونه‌ی دل‌بستگی و همسرگزینی آن باشد که زن و مردی متخاصم در حین نبرد چشمشان برهم بیفتد و عاشق شده و ازدواج نمایند. معمولاً در این حالت، در اثنای نبرد، حجاب از چهره‌ی زن کنار می‌رود. در شاهنامه، آن هنگام که گردآفرید از نبرد سهراب روی برمی‌تابد و راه گریز در پیش می‌گیرد، سهراب در پی او می‌تازد و گردآفرید، که خود را گرفتار می‌بیند، چاره را در آن می‌بیند که خود از سر بردارد:

چو آمد خروشان به تنگ اندرش      بیچید و برداشت خود از سرش  
رها شد ز بند زره موی او      درفشان چو خورشید شد روی او...  
ز گفتار او مبتلا شد دلش      بر فروخت و کنج بلا شد دلش...  
(فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۱۳۵-۱۳۲).

در ابومسلم‌نامه، سه بار به این شیوه دلدادگی و ازدواج پیش می‌آید:

۳-۱-۱- بهرام کرد لوکری با عذرا، دختر ابراهیم خزیمه، در حال نبرد بودند که کلاه‌خود از سر دختر افتاد و «بهرام نگاه کرد، دختری دید در غایت زیبایی، فی‌الحال، عاشق گردید و از کار برفت...» (طروش، ج ۲: ۳۲۴). برداشتن حجاب از سر، در این جا عمدی نیست. کنش داستانی (برداشتن حجاب) ولو آن که تعمّدی نباشد، با کنش گردآفرید، یکی است؛ ولی در انتهای داستان سهراب، ازدواج رخ نمی‌دهد. شیوه‌ی عاشقی در هردو یکی است؛ بنابراین بینامتنیت در این جا از گونه‌ی تلمیح غیرصریح یا اعلام نشده است.

۳-۱-۲- ریاضه، دختر شاه کبت مغربی، با هاشم، فرزند بهزاد عرب، می‌جنگید؛ «چون دید که هاشم بهزاد پهلوانی زبردست است و به حرب کردن با او بر نمی‌آید، با خود گفت «باش تا نقاب از روی خود براندازم و این جوان را صید گردانم، تا او به نظاره‌ی من مشغول گردد و ... نقاب از روی خود برداشت و عرق از جبین خود پاک کردن گرفت...» (همان، ج ۴: ۳۶۲-۳۵۶). سرانجام ریاضه، شیعه و همسر هاشم شد. بینامتنیت در این جا از نوع تلمیح صریح است؛ زیرا ریاضه، عمداً نقاب از رخ برگرفته است.

۳-۱-۳- ابومسلم در حال جنگ با دغزخان بود که به حاج خاتون، دختر دغزخان، دل بست و او را تزویج کرد (رک: همان، ج ۴: ۴۷۴ و ۵). بینامتنیت از گونه‌ی تلمیح غیرصریح است. با آن که در هر سه مورد، مشابهت به حدی است که تأثیر شاهنامه را نشان می‌دهد. این موضوع از تکنیک‌های داستان‌های شاهنامه و تا حدودی متأثر از اندیشه‌ی «مکر زنان» است که در ادبیات عامه‌ی ایرانی، از مکر زنان داستان‌ها روایت شده است. در عشق ریاضه به هاشم، تأثیرپذیری بسیار دقیق‌تر است. از این رو بینامتنیت در موارد نخست و سوم، از نوع غیرصریح و مورد دوم از گونه‌ی صریح است.

۳-۲- جلوه‌های رویین‌تنی. رویین‌تنی که آرزوی دیرینه‌ی بشر است در حماسه‌های جهان نمونه‌های خوبی دارد. معمولاً یک نیروی آسمانی و الهی، آسیب‌ناپذیری را به یک انسان یا یک موجود زمینی هبه می‌کند (رک: خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۲۹۰-۲۷۵). می‌دانیم که بیشتر رویین‌تنان، چون فریفته‌ی رویین‌تنی خود می‌شوند، زودتر از مرگ طبیعی و عادی

می‌میرند. مهم‌ترین رخنه‌گاه مرگ یا اصطلاحاً پاشنه‌ی آشیل آنان، خودِ رویین‌تنی است. شاید پیامش آن باشد که نامیرایی تنها از آن خدایان است و انسان در آن نمی‌تواند شراکتی داشته باشد. در ایران، اسفندیار پسر گشتاسب، تنها رویین‌تن شاهنامه است، که با زنجیری که زردشت بر بازویش بسته بود، رویین‌تن گشته بود:

یکی نغز پولاد زنجیر داشت      نهان کرده از جادو آژیر داشت  
به بازوش در بسته بُد زردهشت      به گشتاسب آورده بود از بهشت  
بدان آهن از جان اسفندیار      نبردی گمانی به بد روزگار  
(فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۲۳۷)

البته منابع کتبی و شفاهی دیگری شیوه‌ی رویین‌تن گشتن اسفندیار را متفاوت با این هم گفته‌اند (رک: آیدنلو، ۱۳۹۶: ۷۰). اسفندیار به پشتوانه‌ی رویین‌تنی، دلیری شکست‌ناپذیر می‌گردد و پیروزی‌های بسیاری به دست می‌آورد تا آن هنگام که به سیستان رفته از رستم شکست می‌خورد.

۳-۲-۱- در *ابومسلم‌نامه*، محمد اسماعیل خوارزمی، به «سربرهنه» شهرت یافته است. زیرا حضرت علی (ع) در خواب او آمده و دست مبارک را بر سرش کشیده‌اند و سر او آسیب‌ناپذیر شده بود. او در جنگ‌ها با سر برهنه بر اندام دشمنان می‌کوبید و آنان را می‌کشت. «محمد بن اسماعیل چون به خانه رفت، گریه‌ی بسیار کرد و در خواب شد؛ دید که از برابرش حضرت شاه نجف و ... چون محمد اسماعیل از خواب برخاست، به ولایت علی ابن ابی‌طالب، خود را بسی به قوت دید. سنگی آنجا نهاده بود، محمد برداشت و به سر خود زد و آن سنگ پاره پاره شد و سر اسماعیل درد نکرد» (طرطوسی، ج ۲: ۲۰۷). پیوند بینامتنی، از گونه‌ی تلمیح صریح است. هردو از قدرت معنوی یک پیشوای دینی برخوردار شده و رویین‌تن گشته‌اند. انگیزه در هردو داستان، تجهیز یک مبارز دینی به نیرویی برتر برای نبرد با دشمنان خدا است.

۳-۲-۲- رویین‌تنی، اختصاص به نیروهای خودی ندارد. در *ابومسلم‌نامه*، پتیاره‌ای به نام «بلوت» هست که «نه تیر، و نه شمشیر، و نه تبر بدو کار نمی‌کند» (همان، ج ۴: ۴۰۵).

این رویین‌تن که به مدد مروانیان به جنگ آمده بود، بدنی آسیب‌ناپذیر داشت. «یک شب مست بود و به خواب رفت. ریاضه خاتون، خنجری آبدار بر حلقش نهاد و زور کرد تا سرش را ببرد؛ هر چند خنجر را بر حلقش مالید، نبرید» (همان: ۴۰۶). عیاران ابومسلم در نهایت او را با داروی بیهوشی که در شرابش ریختند، بیهوش کرده و بستند و ربودند ... ارزیز گداخته در حلقش ریختند تا فوت شد (رک: همان: ۴۱۸). عباسی، شیوه‌ی کشتن بلوت را الگو گرفته از داستان کرم هفتواد می‌داند (رک: عباسی، ۱۳۹۵: ۴۸۷). سرگذشت بلوت پتیاره، از یک سو با رویین‌تنی اسفندیار در پیوند و متأثر از آن است و از سوی دیگر، جان‌سختی‌اش به سرگذشت کرم هفتواد، پیوند می‌خورد. در هر حال شیوه‌ی بینامتنی از گونه‌ی تلمیح غیر صریح است.

۳-۳- گسستن زنجیر از دستان خود. یکی از جلوه‌های پهلوانی در باور عامه و در حماسه‌ها و افسانه‌های پهلوانی آن است که یل نیرومند بتواند زنجیرهای پیچیده و بسته بر دست و پای خود را بگسلاند. معرکه‌گیران، گاه در میادین شهرها و روستاها چنین چیزی از خود نشان می‌داده‌اند. اسفندیار، که در بند گشتاسب بود، چون از جاماسب خبر شکست سپاه ایران و کشته شدن عزیزان شنید، بر آشوفت و آهنگران را برای بریدن زنجیرها طلبید و چون آهنگران در انجام کار درنگ کردند:

بپیچید تن را و بر پای جست غمی شد به پابند یازید دست  
ببایخت پای و بپیچید دست همه بند و زنجیر برهم شکست  
(فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۱۹۷ و ۱۹۸).

در ابومسلم نامه:

۳-۳-۱- مضراب خوارزمی را در بند و زنجیر آوردند در حضور مروان بر نطع و ریگ انداختند تا بکشند «که ناگاه، مضراب بند پاره کرد و برجست، تیغ از دست جلاد ستاند و بر گردنش زد و به دور انداخت...» (طرطوسی، ج ۳: ۳۸۵). پیوند بینامتنی از گونه‌ی تلمیح صریح است. پهلوان مضراب از دلاوران برجسته‌ی داستان ابومسلم است. راوی با لحنی حاکی از علاقه و ارادت در همه جای داستان از او یاد می‌کند. در این جا نیز هنرهای

اسفندیار را به او نسبت داده است. شور حماسی که از این اقدام اسفندیار به خواننده‌ی شاهنامه دست می‌دهد در خواننده‌ی ابومسلم‌نامه ایجاد نمی‌گردد؛ دلیلش آن است که اسفندیار پس از این کار به جنگ می‌رود و شکست از تورانیان را با درخشش خود به پیروزی تبدیل می‌کند ولی مضراب دوباره دستاتش را به بند می‌سپارد.

۳-۳-۲- بلوت پتیاره را بیهوش و در بند آوردند تا جلوی چشم ابومسلم بکشند. «پاره‌ای سرکه‌ی کهنه در دماغش ریختند تا آن که به خود آمد و چشم‌ها را بگشاد. پس نعره زد و کمندها را پاره کرد و تمام بزرگان بترسیدند و درو چسبیدند و باز او را به زنجیرها بر بستند» (همان، ج ۴: ۴۱۸). رابطه‌ی بینامتنی از گونه‌ی تلمیح صریح است.

۳-۴- پیشگویی. پهلوان همیشه از سرنوشت خود باید واهمه داشته باشد حتی رویین‌تان هم سرنوشتشان پیشگویی شده است. صفا این نکته را «در تمام اساطیر و حماسه‌های جهان رایج» می‌داند (صفا، ۱۳۶۳: ۲۴۹)؛ لذا پیشگویی از ملزومات داستان‌های روایی در ایران به شمار می‌آمده است. سرامی «بهره‌گیری از اخترشناسی را در تمام داستان‌های شاهنامه، سنتی تخلف‌ناپذیر» برمی‌شمرد (سرامی، ۱۳۶۸: ۲۳۸). پیشگویی از اعتقادات، نشأت می‌گیرد. «باور به این عقیده که سرنوشت انسان ... در دست خدایان است... ذهن کنجکاو بشر را بر آن داشت تا به دنبال راهی باشد تا بر تقدیر چاره‌ناپذیر و سرنوشت یکسره محتوم خود، آگاهی یابد» (بهار، ۱۳۷۵: ۴۱۳). جیلیان بیر این مسأله را ناشی از آرمان‌گرایی رمانس می‌داند و می‌نویسد: «از آن‌جا که رمانس شیفته‌ی آرمان است، همواره دارای عنصر پیشگویی است» (بیر، ۱۳۸۳: ۱۱). در حماسه‌ی یونانی «اسبی از اسبان آشیل، مرگ او را پیشگویی می‌کند» (غلامپور دهکی و پشت دار، ۱۳۹۴: ۲۶۷). در داستان‌های ایرانی بسیاری از این پیشگویی‌ها در خواب به اطلاع اشخاص می‌رسد. پیشگویی در داستان‌ها را انبیا، اولیا، موبدان، ستاره‌شماران، موجودات دانا، جادوگران و وزیران انجام می‌دهند. به حسب نوع داستان، پیشگویان هم تغییر می‌کنند تا با حال و هوای داستان سازگار باشند. در شاهنامه بیشتر موبدان و در ابومسلم‌نامه، بیشتر، ائمه پیشگویی می‌کنند و از طریق خواب به شیعیان خود می‌رسانند (رک: میرزانیکنام و

صرفی، ۱۳۸۱: صص ۱۷۲-۱۵۳). اشاره‌وار تعدادی نام برده می‌شود:

۳-۴-۱- جاماسب، شکست ایرانیان را جزء به جزء پیشگویی کرده بود (فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۱۱۵-۱۰۹). در بسیاری از داستان‌های عامه از جمله *ابومسلم نامه*، جاماسب تمام پیشگویی‌های خود را در کتابی گرد آورده و برای آیندگان گذاشته است؛ ولی صاحبان زر و زور این کتاب را دور از دسترس همگان نگه داشته‌اند.

۳-۴-۲- سیاوش، همه‌ی رویدادهای پس از مرگش را پیشاپیش به فریگیس می‌گوید (همان، ج ۲: ۳۴۶). وقتی گیو، که برای بردن کیخسرو به ایران مدت زیادی در توران در پی یافتن او می‌گشته، او را می‌یابد، درمی‌یابد که کیخسرو از نقشه‌ی او آگاه است و از زبان مادرش این پیشگویی‌های پدر را شنیده است.

۳-۴-۳- ستاره شمر در طالع شغاد می‌بیند که او دودمان خود را بر باد خواهد داد (همان، ج ۵: ۴۴۲). در آغاز داستان شغاد از زایش شوم او و برادرکشی‌هایش سخن می‌رود. ۳-۴-۴- اسفندیار به رستم می‌گوید که مطابق پیشگویی جاماسب، بهمن پادشاه خواهد شد (همان، ج ۵: ۴۲۰). بهمن در دامان رستم پرورش می‌یابد و سپس به جای نیای خود بر تخت می‌نشیند و با نام اردشیر، حکمرانی می‌کند.

در *ابومسلم نامه*، پیشگویی‌ها عمدتاً حول دو محور می‌چرخد: یکی رنگ دینی بخشیدن به قیام ابومسلم و دوم آگاهانیدن یاران از فتنه‌های دشمنان و راه‌هایی از آنها. قیام ابومسلم هم در آن اوضاع نابسامان عهد اموی، ظلیعه‌ی یک قهرمان ناجی بود. عباسی، صاحب الدعوه بودن ابومسلم را مرتبط با پندار ذهنی ایرانیان پیرامون بهرام ورجاوند می‌داند (رک: عباسی، ۱۳۹۵: ۸۵). پیشگویی‌ها، معمولاً از راه خواب بیان می‌گردد و به همین سبب در این کتاب خواب، جایگاه مهمی دارد (طرطوسی، ج ۱: ۱۳۴-۱۲۹). پیشگویی‌هایی که درباره‌ی دینی بودن قیام ابومسلم در این کتاب آمده، اینهاست:

۳-۴-۵- نزد پیری، نام عبدالرحمان می‌برند. او می‌گوید «در تواریخ پیشگویی کرده‌اند که کُشده‌ی بیر کشمیهن که عبدالرحمان نام دارد، صاحب الدعوه است و من این دیشب به

خواب دیده‌ام» (همان، ج ۱: ۵۸۳).

۳-۴-۶- خواب‌گزار به حلیمه می‌گوید که «پسرت، جهان را از خوارچ پاک خواهد کرد» (همان، ج ۱: ۵۵۸).

۳-۴-۷- شاه خوارزم گفت که در سفر حج، امام باقر (ع) را زیارت کرد و از او شنید که ابومسلم در آینده قیام خواهد کرد و تو او را یاری خواهی کرد (همان، ج ۲: ۲۰۴).

۳-۴-۸- بر گنبد قلعه‌ی جادوگران دماوند نوشته بود «ابن زنجیر را به تیغ، قلم کند کسی که از ولایت شاه مردان بخشی داشته باشد» (همان، ج ۳: ۳۵۸). تمام موارد بینامتنی در این بند از نوع تلمیح غیر صریح است.

۳-۵- جادو و جادوگران. یکی از بایسته‌های حماسه‌ها، وجود جادوگری در حماسه است. هدایت، کلد و آشور را خاستگاه سحر و جادو می‌داند (رک: هدایت، ۱۳۴۶: ۳۶۳).

جادوگر، معمولاً موجودی شگفت‌انگیز، پلید، زشت و بدترکیب است که انجام هرکاری برایش آسان است. براحتی چهره، دگرگون می‌کند؛ از دهانش آتش می‌جهد و دندان‌ها و ناخن‌های زشتش بر هیبتش می‌افزاید. بخشی از کوشش حماسه‌پرداز، مصروف «باوراندن هستی ناطبعی این موجودات به خوانندگان» (خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۵۸) می‌گردد. برخی از پژوهشگران، جادو را به دو دسته‌ی جادوی سیاه و سپید، تقسیم کرده‌اند و مرادشان از جادوی سپید، نیروهای یاریگر است (رک: پانوف و پرن، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۸۷). در جهان دو قطبی اسطوره و تبعاً حماسه، بخشی از دانش، که رویکردی روشن و مفید دارد، در اختیار خردمندان و خیرخواهان است و بخش دیگر آن، که تاریک و زیان‌رسان است، در اختیار جادوگران، جنیان و اشرار است. «جادوگران که در علم نجوم نیز متبحرند، قادرند ... با جادوی خود به مخالفان آسیب بزنند یا جلوی آسیب‌دیدگان موافقان را بگیرند» (جهانشاهی افشار و جهادی حسینی، ۱۳۹۶: ۱۲۸). عباسی بر این باور است که نخستین کائنات جوامع زن‌سالار، زنان بودند؛ از این رو اغلب جادوگران زن هستند (رک: عباسی، ۱۳۹۵: ۳۰۵). در شاهنامه، مازندران، سرزمین جادوگران است:

چه آن خانه‌ی دیو افسونگر است      طلسم است و بنداست و جادوگر است...  
(فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۱۰).

علاوه بر مازندران، توران زمین، هاماوران و یمن هم در شاهنامه به جادوگری بازشناخته می‌شود. معمولاً دشمن که در نبرد دلاورانه پیروز نمی‌گردد، دست به جادو و جنبل می‌زند که از بدجنسی او نشأت می‌گیرد. قهرمانان خودی هرگز به جادو متوسل نمی‌شوند؛ اما هنگامی که با جادوی دشمن رویارو می‌شوند، به ناچار با همان شیوه‌ای که او در پیش گرفته بود، به او پاسخ می‌دهند. البته بیشترین حضور دیوان در دو داستان هفت‌خان رستم و اکوان دیو است. پهلوان در هر دو مورد برای دفع آنها از نیروهای جادویی کمک نمی‌گیرد (رک: خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۱۱)؛ در حالی که ابومسلم برای دفع جنیان به دعا خواندن متوسل می‌شود. در اینجا تنها به بارش باران و ابر و برف به شیوه‌ی جادوگری اکتفا می‌شود. نمونه‌ی این جادوگری‌ها در شاهنامه:

۳-۵-۱- سرو، شاه یمن، جادویی کرده بر پسران فریدون سرما و برف بارید تا شاید بمیرند:

برون آمد از گلشن خسروی      بیاراست آرایش جادوی  
برآورد سرما و باد دمان      بدان تا سرآید بر ایشان زمان  
(همان، ج ۱: ۱۰۱)

۳-۵-۲- بازورِ جادوگر بر سپاه ایران، برف و بوران و باران می‌بارد:

چو بازور بر کوه شد درزمان      برآمد یکی برف و باد دمان  
همه دست نیزه‌گزاران ز کار      فروماند از برف و از کارزار  
(همان، ج ۳: ۱۲۷)

۳-۵-۳- دیو سپید، با جادویی، ابری از قیر بر سپاه ایران می‌گستراند و با قیر و دود همه را نابینا می‌کند:



شب آمد یکی ابر شد با سپاه جهان کرد چون روی زنگی سیاه...  
 یکی خیمه زد بر سر از دود و قیر سیه شد جهان، چشم‌ها خیره خیر  
 چو بگذشت شب، روز نزدیک شد جهان جوی را چشم تاریک شد  
 (همان، ج ۲: ۱۵)

در *ابومسلم‌نامه*، تحت تأثیر *شاهنامه*، بیشترین مواجهه سپاه ابومسلم با جادوگران در دماوند و مازندران است؛ اگرچه در هرات هم دچار جادوگران شده بودند. تمام جادوگران در خدمت مروان هستند:

۳-۵-۴- شنکلویز جادو که هر سال بر سر چاه ضحاک می رفت و جادوگری می آموخت، شاگردش، دول پستان را بر کوه فرستاد تا بر سپاه ابومسلم، ابر سیاه بیاورد و برف و باران بیارد «شاهوی خوارزمی با ده هزار مرد به طلایه رفته بودند که ناگاه بادی سرد وزید و ابر سیاه بر آمد» (طرطوسی، ج ۳: ۳۵۱).

۳-۵-۵- شمعونه‌ی جادوگر «سر پسر (سر بریده‌ی پسر خودش) برداشت و آب دهن بسیار بر وی انداخت و چیزی بخواند و برانداخت. باد و ابری سرخ پیدا شد و آتش باریدن گرفت و بادی برخاست و خاک آن صحرا را بر روی آدمی و چاروا می زد...» (همان، ج ۲: ۵۰۷).

۳-۵-۶- مروان، دو جادوگر به نام‌های غربای و قربای داشت که «جادویی کردند، سه روز برف و سرما شد. ذولابی به اردوی مروان رفت، برف کمتر بود...» (همان، ج ۴: ۲۹۷).

جادوگر، تعادل قوای قهرمان داستان را به هم می زند. قهرمان معمولاً در برابر او کم می آورد؛ زیرا از نیروهای فرازمینی بهره می برد. در این هنگام یاریگران آسمانی یا قدیسان دینی به یاری قهرمان می آیند و تعادل را مجدداً برقرار می کنند. ائمه‌ی شیعه که قیام ابومسلم را خوشایند خود می بینند، او را در برابر جادوگران حمایت می کنند. عبور قهرمان از سرزمین‌های جادوگران در اکثر حماسه‌ها دیده می شود. در *شاهنامه*، بیشتر در هفت خان‌ها به این موارد برمی خوریم. در رمانس‌ها هم به تاسی از *شاهنامه* این مسائل رخ می نمایند. تمام موارد بینامتنی در این بند، از گونه‌ی تلمیح صریح است؛ زیرا اگرچه مسأله‌ی جادوگری

اختصاص به شاهنامه ندارد و در ادب عامه شیوع بیشتری دارد، ولی شیوه‌ی آنان در باریدن بر سر دشمن یکسان است و این پیوند با شاهنامه را نشان می‌دهد.

۳-۶- پوشش دیگرگونه. گاه پهلوان حماسه بنا به تشخیص خود، در پوششی دیگرگونه ظاهر می‌گردد. این امر به‌عنوان یک ترفند پهلوانی ستوده و در داستان‌های حماسی معمول است. محجوب، این ترفند را نخستین بار در شاهنامه یافته است (رک: محجوب، ۱۳۸۱: ۱۰۱۳). مهم، غلبه کردن بر دشمن است. قهرمان برای دستیابی به این مهم از تمام امکانات بهره می‌برد (رک: خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۳۷). البته در رمانس‌ها به دلیل عامیانگی، قهرمانان برای کسب پیروزی تن به اموراتی می‌دهند که در حماسه پسندیده نیست؛ برای مثال، در شاهنامه دیده نشده که قهرمان در کسوت زنان خود را پنهان نماید؛ ولی در رمانس‌ها، بارها این امر اتفاق افتاده است. سمک عیار، بارها در هیأت زنانه از مهلکه گریخته است. یا همین ابومسلم، در حبس نصر سیار بود. زنی به نام مجلس‌افروز، وارد زندان شد و «مجلس‌افروز گفت: چادری و موزه‌ای آورده‌ام، برخیز و بپوش. ابومسلم گفت: من هرگز جامه‌ی زنان نپوشیده‌ام! مجلس‌افروز گفت: ای امیر، ترک این سخن بگوی که وقت تنگ است و بیم خطر است. برخیز و چادر و موزه را درپوش تا سلامت برویم. ابومسلم دانست که مجلس‌افروز راست می‌گوید؛ برخاست و چادر و موزه درپوشید و توکل بر خدا کرد» (طرطوسی، ج ۱: ۶۵۲). در شاهنامه به این گونه موارد برمی‌خوریم:

۳-۶-۱- اسفندیار در هیأت بازرگان وارد رویین دژ می‌شود:

چو بازرگانان بدین دژ شوم      نگویم کسی را که من پهلوم

(فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۲۵۷)

۳-۶-۲- رستم در لباس بازرگان برای نجات بیژن به توران می‌رود:

... به کردار بازرگانان شدن      شکبیا فراوان به توران بدن...

(همان، ج ۳: ۳۶۷)

۳-۶-۳- رستم در جامه‌ی ترک‌وار، برای شناسایی سهراب به دژ سپید وارد می‌شود:

تهمت‌ن یکی جامه‌ی ترک‌وار پوشید و آمد دوان تا حصار

(همان، ج ۲: ۱۵۴)

این خصیصه در شاهنامه، موارد بیشتری را شامل می‌شود. در داستان‌های عیاری ایرانی هم به طرز افراطی دیده می‌شود. «یک راه ناشناس ماندن، پوشیدن لباس مبدل برای نفوذ در اردوی دشمن، جاسوسی یا ورود به قصر معشوق، از کردارهای رایج عیاران بوده است» (ذوالفقاری و باقری، ۱۳۹۴: ۱۸). از این ترفند در ابومسلم‌نامه در حدود چهل بار استفاده شده است. دوست در هیأت دشمن و دشمن در هیأت دوست برای جاسوسی یا دستبرد و... ظاهر می‌شود. نمونه را:

۳-۶-۴- فولاد غوری در هیأت سگ به دشمنان ابومسلم می‌تاخت «پس دیوتاز رفت. چون به لشکرگاه محتاج رسید، بر در بارگاه جمعی را دید که سرهای ایشان را از بدن جدا کرده اند... دیوتاز دید که از آن بارگاه سگی بیرون آمد...» (طرطوسی؛ ج ۲: ۲۲۱). ظاهر شدن در این هیأت کمی خلاف واقع به نظر می‌آید. در رمانس‌ها که حال و هوای عامیانه دارد، اموری از این دست دیده می‌شود.

۳-۶-۵- بی‌بی ستی در هیأت همسر طاهر خزیمه، امیر عراق نزد شیروانشاه رفت (رک: همان، ج ۳: ۴۸۹-۴۳۳).

۳-۶-۶- بی‌بی ستی در هیأت شمس‌هی عرب وارد دژ شاه قلعه شد «پس، ستی خود را نام شمس‌هی عرب کرد و از خاتونان، گلستون و آزادسرو و... القصه همه را آراسته کرد که یعنی اینها کنیزکان من اند ... و عزم شاه قلعه کرد» (همان، ج ۴: ۴۵۰ و ۴۵۱).

۳-۶-۷- داغولی در هیأت کودکشی برای رهایی شمس‌هی از بند، می‌رود «شمسه در آن کوشک، در آفتاب‌رو، نشسته بود و چیزی می‌خورد. ناگاه آواز خش‌خش بشنود، سر بالا کرد، بارچینی را دید، به یک چشم کور و به یک دست شل و به یک پای لنگ، که سرگین اسب برمی‌چید...» (همان، ج ۳: ۱۱۴). همه‌ی موارد بینامتنی از گونه‌ی تلمیح غیرصریح

است؛ زیرا کاملاً مشابه و منطبق نیستند.

۳-۷-۳- استفاده از کسان غیر خودی به‌عنوان راهنما. در حماسه‌ها بسیار پیش می‌آید که با اسیر کردن یا تهدید یا تطمیع کردن یکی از نیروهای دشمن به تخلیه اطلاعاتی او پردازند. ۳-۷-۱- اسفندیار، گرگسار تورانی را برای عبور از هفت‌خان و رسیدن به دژ ارجاسب، راهنما قرار می‌دهد:

...و زان پس بفرمود تا گرگسار شود داغ دل پیش اسفندیار...  
و زان پس بدو گفت کای تیره‌بخت رسانم تو را من به تاج و به تخت  
گر ایدون که هرچت بپرسیم، راست بگویی، همه شهر ترکان تورااست  
(فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۲۲۱ و ۲)

۳-۷-۲- رستم در هفت‌خان از اولاد به‌عنوان راهنما استفاده کرد:

بدو گفت: اگر راست گویی سخن ز کژی نه سر یابم از تونه بن  
نمایی مرا راه دیو سپید همان راه کولاد غندی و بید  
به جایی که بسته است کاووس کی کسی کین بدی را فگندند پی...  
(همان، ج ۲: ۳۵)

۳-۷-۳- گیو از ترک اسیر برای یافتن کیخسرو اطلاعات کسب می‌کند:

یکی را همی برد با خویشتن و را رهنمون بود از آن انجمن  
(همان، ج ۲: ۴۲۱)

در *ابومسلم نامه*، یاران او، آن‌چنان به آیین خود و پیمانشان با ابومسلم وفادارند که حتی در بدترین شرایط حاضر به همکاری با دشمن نمی‌شوند و اگر هم چیزی به دشمن می‌گویند، معمولاً اطلاعات نادرستی است که دشمن را به غلط می‌افکنند. در مقابل، نیروهای دشمن به راحتی اطلاعات را در اختیار ابومسلمیان قرار می‌دهند تا جان خود را نجات دهند. داغولی، دست کم چهار بار اطلاعات مهمی را در برابر جان خود به ابومسلم می‌دهد:

۳-۷-۴- داغولی در دست ملکزاد گرفتار شد و زیر ضربات چوب گفت: «قاسم خزیمه و عبدالله طاهر بغدادی با بیست هزار مرد در کمین نشاندند...» (طوطوسی، ج ۲: ۴۳۰).

۳-۷-۵- داغولی، که در چنگ ابومسلم گرفتار شده بود، گفت: «مرا مکش که تو را چیزی بگویم که از دوست و دشمن خود آگاه شوی... نصر سیار در بایغز هرات است و عزم تاختن مرو دارد...» (همان، ج ۲: ۴۵۵).

۳-۷-۶- دو جادوگر که اسیر احمد زُمّجی شده بودند، محل حبس زنان را افشا کردند (رک: همان، ج ۳: ۳۵۳). تمام پیوندهای بینامتنی از نوع تلمیح غیرصریح است؛ زیرا کاملاً مشابه و منطبق با موارد شاهنامه نیست.

۳-۸- رویارویی پدر و پسر. در حماسه‌های جهان، رویارویی پدر و پسر دیده می‌شود. یکی روایت آلمانی هلیده براند و هادو براند، دیگر روایت ایرلندی کوهولین و کنلای، سوم روایت روسی ایلیا مورمیث و سکلیک، چهارم روایت جدال لی جینک و پسرش لی نو در اساطیر چین و پنجم نبرد مارکو با پسرش جنگو در اساطیر اسلاو. در برخی حماسه‌ها پسر بر پدر پیروز می‌گردد؛ ولی در شاهنامه فقط یک مورد هست: رویارویی رستم و سهراب، که به مرگ سهراب می‌انجامد. در شاهنامه پدران هستند که زمینه‌ی نابودی پسران خود را فراهم می‌آورند؛ همچون کاووس و گشتاسب؛ دلیل این امر دل بستگی شاهان به تاج و تخت است.

۳-۸-۱- رستم، سهراب را به نبرد انفرادی فرامی‌خواند و با زجر بسیاری که می‌کشد، او را می‌کشد و ... (فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۱۸۴-۱۶۸). سهراب آمده بود تا تاج از سر کاووس بردارد و ...

همی آرزو، گاه و شهر آمدش یکی تنگ تابوت بهر آمدش

(همان: ۱۹۴)

رستم، پهلوانی است وفادار به تاج و تخت ایران. برای او، دشمن شاه، دشمن است، حتی اگر فرزند خودش باشد. وظیفه‌ی او این است که با هر ترفندی که بتواند دشمن را نابود کند. در میان سخنانی که به اسفندیار می‌گوید انگیزه‌ی خود را از کشتن سهراب این گونه بیان می‌کند:

همی از پی شاه، فرزند را بکشتم، دلیرِ خردمند را  
 که گُردی چو سهراب هرگز نبود به زور و به مردی و رزم آزمود  
 (همان، ج ۵: ۳۴۸)

در ابومسلم نامه:

۳-۸-۲- برفتمی دمشقی، پسری به نام مظفر داشت که می‌پنداشت پدرش کشته شده است. برای گرفتن انتقام پدر آمده بود. او با پدر خود ناشناخته نبرد می‌کرد و به زمین افتاد. پیش از آن که برفته او را بکشد، همدیگر را شناختند. ابومسلم، مظفر را حاکم دمشق کرد، اما او فریب عبدالجبار خورد و حمید خونخوار را کشت. ابومسلم، مظفر را احضار کرد و عتاب کرد و او را به برفتمه بخشید و گفت: تو دانی با پسرت. برفتمه... پسر را بر زمین زد و در نظر امیر، سرش را گوش تا گوش ببرید» (طروش، ج ۴: ۳۲۶). وفاداری برفتمه به ابومسلم از وفای رستم به کاوس الگو گرفته است. پیوند بینامتنی از گونه‌ی تلمیح صریح است.

۳-۸-۳- شگفتی در این داستان، رویارویی مادر و دختر در میدان جنگ است. جمیله، دختر نصر سیار، که به شیعیان گرویده بود، با مادرش، شمه‌ی بنت عنق، رویارو گشت و به گفتار و شمشیر با او به نبرد برخاست و... (رک: همان، ج ۳: ۵۲۶-۵۲۴). در این جا وفاداری به تشیع و وظیفه‌ی دینی بر احساسات فردی، غالب است؛ درست همچون وظیفه‌شناسی رستم. پیوند بینامتنی تلمیح غیرصریح است؛ زیرا مبارزان هردو زن هستند.

۳-۹-۹- چاه. چاه در اغلب داستان‌های ایرانی هولناک است و جای پنهان شدن دیو و غول است. چاه در داستان‌های حماسی با دو وجه، پدیدار می‌گردد: یکی زندان و دیگری حربه‌ای برای به دام انداختن دشمن.

۳-۹-۱- رستم به چاه شغاد می‌افتد و تیغ‌های زهرآگین او را برمی‌درند و با زجر بسیار می‌میرد. زواره هم در چاه دیگری می‌افتد و می‌میرد (فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۴۵۵-۴۴۵).

۳-۹-۲- بیژن به دستور افراسیاب در چاه زندانی می‌شود. پس از تحمل شکنجه‌ی بسیار، در نهایت آزاد می‌گردد:

به گرسیوز آنگه بفرمود شاه که بند گران ساز و تاریک چاه...  
(همان، ج ۳: ۳۳۳).

در ابومسلم‌نامه همچون شاهنامه از چاه برای زندانی کردن و گاهی نیز برای به دام انداختن دشمن بهره می‌جستند.

۳-۹-۳- ساسونیای جادوگر، چاهی برای ابومسلم کند. اسب امیر به چاه که نزدیک می‌شد، همچون رخس رستم، خطر را حس می‌کرد و می‌ایستاد تا سه بار برایش اسب را عوض کردند «اما هیچ‌کدام آن اسبان پیش نمی‌رفتند که ملک زاد آن اسب را بفرستاد و اسب سفید بود. امیر ابومسلم سوار شد و قمچی کرد. اسب بجست...» (طرطوسی، ج ۲: ۵۱۷ و ۵۱۸). ابومسلم برخلاف رستم به سلامت از روی چاه جهید و تعقیب‌کنندگان در چاه افتادند و سوختند. پیوند بینامتنی در این جا صریح است.

۳-۹-۴- ریاضه، دختر کبت مغربی، در چاه نیسان با جمعی دختران دیگر، زندانی بود (رک: همان، ج ۴: ۴۰۲). پیوند بینامتنی از گونه‌ی تلمیح صریح است.

### نتیجه‌گیری

عمده‌ترین گونه‌ی پیوند بینامتنی میان حماسه و افسانه‌ی پهلوانی، در حوزه‌ی مضمون‌پردازی و موتیوهای تکرارشونده است. بیش‌متنیت (تأثیر و تأثر) جایگاه مهم شاهنامه را به‌عنوان یک زیرمتن، آشکار می‌سازد. آنچه موضوعات حماسی شاهنامه را می‌سازد، عمدتاً نبرد، جنگ ابزار، زخمی شدن، حيله‌ها و تدابیر جنگی، ضربه‌ناپذیری، پیشگویی، جادوگری و... است که در رمانس‌ها هم به دلیل رویکرد دلاورانه‌ی آن‌ها انعکاس یافته است. چون رمانس‌های ایرانی، علاوه بر جنبه‌های سلحشوری، گاه از چاشنی موضوعات غنایی و بویژه از عشق نیز بهره می‌گیرد، از این رو در نحوه‌ی ورود به موضوعات عاشقانه هم از شاهنامه، جان‌مایه‌ی کار را می‌ستاند؛ زیرا شاهنامه از جامعیت و تنوع موضوعی سرشار است.

در این پژوهش به دلیل محدودیت حجم مقاله، تنها به برخی از مباحث مشترک میان

شاهنامه و ابومسلم‌نامه اشاره شده است. گزینش این موضوعات از میان نزدیک به چهل موضوع مشترک یافته شده در هر دو متن، بر اساس میزان صراحت پیوند بینامتنی بود. راوی ابومسلم‌نامه، چون در فضای حماسی قرار می‌گیرد از تجربیات داستان‌های حماسی و در رأس آن‌ها از شاهنامه بهره می‌برد. بهره‌گیری او معمولاً به صورت تلمیح و در بیشتر موارد تلمیح از گونه‌ی غیرمستقیم است؛ البته تلمیحات آن بر خواننده‌ی آگاه پوشیده نیست. آنچه موجب عدم تصریح به تلمیح در این داستان می‌گردد، دلایلی دارد چون: دوری جستن از متهم شدن به سرقت ادبی، دست‌کاری‌های هنرمندانه و بهره جستن از صورخیال و... به منظور نو جلوه دادن و اصالت بخشیدن به کار خود است. معمولاً همه‌ی زبرمتن‌ها با همین انگیزه، تلمیحات خود را غیرصریح می‌کنند. از موضوعات انتخاب شده «پوشیدن جامه‌ی دیگرگونه» و «استفاده از کسان غیرخودی به عنوان راهنما»، بیشترین بسامد را دارند؛ به آن سبب که داستان ابومسلم‌نامه رنگ عیاری دارد. می‌دانیم که عیاران، زور و نیرویی همچون قهرمانان حماسه ندارند و بیشتر از نقشه‌های زیرکانه و نیرنگ‌ها بهره می‌برند. موضوع «رویارویی پدر و پسر» کمترین بسامد را دارد؛ زیرا اساساً بن‌مایه‌ای حماسی است. قهرمانان ابومسلم‌نامه، که الگویی از افسانه‌های پهلوانی ایرانی است، نسخه‌ی ضعیف‌تر و عامیانه شده‌ی قهرمانان شاهنامه‌اند؛ زیرا حال و هوای حماسی به حال و هوای عیاری تغییر یافته است. شجاعت و جسارت مردان و زنان شاهنامه، عشق ورزیدن‌هایشان، نیرنگ‌زدن‌هایشان به دشمن و... همه و همه تا قرن‌ها بر سنت داستان‌پردازی ایرانی، عموماً چه داستان‌های مکتوب و چه شفاهی و نقل و خصوصاً بر ابومسلم‌نامه، سایه انداخت؛ ولی از جایگاه حماسی و فاخر خود به جایگاه عیاری و عامیانگی رسیده است.

## منابع

- احمدی، بابک (۱۳۷۳). ساختار و تأویل متن، تهران: مرکز.  
 انوشه، حسن (۱۳۷۶). فرهنگ‌نامه ادبی فارسی، جلد دوم، تهران: سازمان چاپ و انتشار.  
 آلن، گراهام (۱۳۹۲). بینامتنیت، ترجمه‌ی پیام یزدانجو، تهران: مرکز.



آیدنلو، سجاد (۱۳۹۶). «بعضی اشارات و تلمیحات حماسی برگرفته از روایت‌های نقالی و شفاهی - عامیانه در شعر فارسی»، *دوماهنامه‌ی فرهنگ و ادبیات عامه*، سال پنجم، شماره هجدهم، صص ۱۰۳-۶۷.

بهار، مهرداد (۱۳۷۶). *پژوهشی در اساطیر ایران*، چاپ دوم، تهران: آگه.

بیر، جیلیان (۱۳۸۳). *رمانس*، ترجمه‌ی سودابه دقیقی، تهران: مرکز.

پانوف، میشل و میشل پرن (۱۳۹۲). *فرهنگ مردم‌شناسی*، ترجمه‌ی اصغر عسکری خانقاه، تهران: سمت.

جهانشاهی افشاری، علی و سید امیر جهادی حسینی (۱۳۹۶). «جادو و جادوگری در قصه‌ی امیر ارسلان»، *دوماهنامه‌ی فرهنگ و ادبیات عامه*، سال پنجم، شماره‌ی هجدهم، صص ۱۰۵-۱۳۰.

خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۲). *گل‌رنج‌های کهن*، به کوشش علی دهباشی، تهران: مرکز.

خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۶). *حماسه، پدیده‌شناسی تطبیقی شعر پهلوانی*، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.

ذوالفقاری، حسن و بهادر باقری (۱۳۹۴). «مهم‌ترین ویژگی‌های افسانه‌های پهلوانی»، *مجله‌ی مطالعات فرهنگ-ارتباطات*، سال شانزدهم، شماره‌ی سی‌ام، صص ۳۹-۷.

ذوالفقاری، حسن (۱۳۹۴). *زبان و ادبیات عامه‌ی ایران*، تهران: سمت.

ساسانی، فرهاد (۱۳۸۴). «تأثیر روابط بینامتنی در خوانش متن»، *مجله‌ی زبان و زبان‌شناسی*، دوره‌ی اول، شماره‌ی دوم، صص ۵۵-۳۹.

سرامی، قدمعلی (۱۳۷۳). *از رنگ گل تا رنج خار (شکل‌شناسی داستان‌های شاهنامه)*، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.

صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۳). *حماسه‌سرایی در ایران*، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.

طرطوسی، ابوطاهر (به روایت) (۱۳۸۰). *ابومسلم‌نامه*، به اهتمام حسین اسماعیلی، تهران: معین و قطره و انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران.

- عباسی، سکین (۱۳۹۵). *بوطیقای قصه‌های بلند عامیانه فارسی*، تهران: روزگار.
- غلامپور دهکی، سکینه و علی محمد پشت دار (۱۳۹۴). «بررسی تطبیقی کارکردهای پیشگویی در حماسه‌های بزرگ جهان»، *فصلنامه‌ی ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، سال یازدهم، شماره‌ی ۴۱، صص ۲۸۱-۲۵۱.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۹). *شاهنامه*، دوره‌ی هشت جلدی، به تصحیح جلال خالقی مطلق، زیر نظر احسان یارشاطر، کالیفرنیا: مزدا.
- محبوب، محمدجعفر (۱۳۸۶). *ادبیات عامیانه‌ی ایران*، به کوشش حسن ذوالفقاری، چاپ سوم، تهران: چشمه.
- محمدزاده، فرشته؛ محمدجعفر یاحقی؛ بهمن نامور مطلق؛ جواد عباسی (۱۳۹۶). «تحلیل چگونگی بازتاب گونه‌های بینامتنی با شاهنامه در تاریخ نوشته‌های سلسله‌ای بر مبنای بینامتنیت ژرار ژنت»، *پژوهشنامه‌ی ادب حماسی*، سال سیزدهم، شماره‌ی اول، پیاپی ۲۳، بهار و تابستان، صص ۱۶۳-۱۳۹.
- مکاریک، ایرنا ریما (۱۳۹۰). *دانش‌نامه‌ی نظریه‌های ادبی معاصر*، ترجمه‌ی مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران: آگه.
- میرزا نیکنام، حسین و محمدرضا صرفی (۱۳۸۱). «پیشگویی در شاهنامه»، *مجله‌ی مطالعات ایرانی*، مرکز تحقیقات فرهنگ و زبان ایران، دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال اول، شماره‌ی دوم، صص ۱۷۲-۱۵۳.
- نامور مطلق، بهمن (۱۳۸۶). «ترامتنیت، مطالعه‌ی روابط یک متن با دیگر متن‌ها»، *فصلنامه‌ی پژوهشنامه‌ی علوم انسانی تهران*، شماره‌ی ۵۶، صص ۹۸-۸۳.
- نامور مطلق، بهمن (۱۳۹۵). *بینامتنیت*، از ساختارگرایی تا پسامدرنیسم، تهران: سخن.
- هدایت، صادق (۱۳۴۶). «جادوگری در ایران»، *ارمغان*، ترجمه‌ی خانابا طباطبایی نایینی، دوره‌ی ۳۶، شماره‌ی هفتم، صص ۳۶۴-۳۵۴.